

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۲۳ فروری ۲۰۲۱

آموزش به زبان مادری حق اولیه و مسلم هر انسانی است!

آموزش به زبان مادری حق اولیه و مسلم هر انسان است! از هر طریق که نگاه کنیم چه از دیدگاه روان‌شناسان کودک و چه از دیدگاه متخصصان مغز و اعصاب به همان نتایجی می‌رسیم که روان‌شناسان مشهوری چون پیاز، اسکینر، ویگوتسکی و زبان‌شناس معروف معاصر، نوام چامسکی با تفاوت‌هایی بدان رسیده‌اند.

نوام چامسکی معتقد است: «نوزاد انسان، دارای استعداد مادرزادی زبان آموزی است.» این فیلسوف و دانشمند که از زبان‌شناسان پرآوازه دانشگاه هاروارد در امریکاست، روی سیستم‌های تعبیه شده زبان آموزی کودکان (Language Acquisition Devices) تکیه می‌کند که کودکان به طور فیزیکی و روانی دارای سیستم‌های مادرزادی هستند که زبان آموزی را برای آن‌ها ممکن می‌سازد.

این توانایی ارثی به کودک کمک می‌کند تا زبان محیط خود را فرا بگیرد، درونی کند و به آن معنا بدهد. یادگیری زبان ابتدا در ارتباط تنگاتنگ با مادر از طریق تقلید و سپس در متن خانواده، مدرسه و اجتماع، از طریق تقلید کردن و آموزش مستقیم تدریجی و با کمک سیستم‌های یادگیری، فرا گرفته می‌شوند.

طبق تعریف روان‌شناسی «زبان مادری کودک آن زبانی است که مادر به هنگام حاملگی به آن زبان صحبت می‌کند چون که در زمان حاملگی کودک به صدای مادر نزدیکی دارد و هجاها و حروف آن زبان را بیشتر دریافت می‌کند.» بنابراین بعد از تولد کودک، اقدام به صحبت کردن با او با زبانی دیگر کنید کودک خودتان را از یادگیری آسان محروم کرده‌اید.

سازمان یونسکو ۲۱ فوریه به عنوان «روز جهانی زبان مادری» را پذیرفت و ۱۸۸ کشور عضو یونسکو از جمله جمهوری اسلامی ایران به آن رای داده و آن را تایید کردند. پس از آن برای اولین بار مراسم روز جهانی زبان مادری در فوریه سال ۲۰۰۰ در پاریس با حضور نمایندگان کشورهای مختلف جهان، زبان‌شناسان و دبیر کل سازمان یونسکو برگزار شد.

متأسفانه در جامعه ما زبان‌های کردی، ترکی، بلوچی، عربی، آسوری، کلدانی، قشقایی، و ده‌ها لهجه و زبان دیگر در حد شفاهی یا شنیداری مانده‌اند و کمتر به خواندن و نوشتن و تولید فکر رسیده‌اند. این زبان‌ها شدیداً دچار بحران شده‌اند.

به نظر می‌رسد که پروسه انحلال زبان‌های دیگر سیاست آگاهانه، سیستماتیک و با برنامه دولت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی است که با تکیه بر مطالعات میدانی و مشاهدات دقیق علمی، برای این تراژدی که منجر به تحلیل رفتن فرهنگ‌های دیگر می‌شود پاسخ شایسته و راهکارهای بایسته‌ای فراهم شود.



البته، زبان فارسی هم به نوبه خود در تولید فرآورده‌های فکری، هنری و علمی، ناتوان‌تر می‌شود و همچنان مورد هجوم زبان‌های مسلط تر انگلیسی، فرانسوی و عربی قرار گرفته است.

آمارهای مسؤولان جمهوری اسلامی نشان می‌دهند که اکثریت شهروندان ایرانی زیر خط فقر به سر می‌برند. در این میان فقر اقتصادی باعث فقر فرهنگی می‌شود. فقر فرهنگی در ارتباط است با فقر زبانی.

وقت آن رسیده تا چشم‌ها و گوش‌ها را باز و وجدان‌های خفته را بیدار کنیم تا نژادپرستان و فاشیست‌ها آینده جامعه ایران را به خطر بیاندازند. طبل نفاق‌افکنی و تبعیض ملی و زبانی را در جامعه ایران به پایان برسد و دوستی و همبستگی و احترام متقابل را به سوی مردمان تحقیر شده و زبان‌های ممنوع شده دراز کنیم و با یک عزم و اداره قوی در مقابل این گرایش‌های غیرانسانی و در راس همه جمهوری اسلامی جنبش‌های اجتماعی را تقویت کنیم تا دارای حقوق مساوی شهروندی خود باشیم!

مردم‌شناسان و زبان‌شناسان و در راس آن‌ها «نوام چامسکی» نه فقط زبان را مهارتی انسانی و منحصر به فرد می‌دانند، بلکه بر اهمیت آن در حوزه هویت‌سازی و ایجاد شخصیت در سطح اجتماعی تاکید دارند. در این نوشته کوتاه به این امر مهم، یعنی به ممنوعیت زبان‌های مادری در ایران می‌پردازیم.

علوم اجتماعی و انسانی، اصولاً و در نهایت دو ابزار بیش‌تر برای بیان و ارائه خود ندارند. این دو ابزار یکی گفتاری و دیگری نوشتاری است؛ و از این دو ابزار گفتار بیش‌تر در حوزه ترویج از جمله ترویج آموزشی (تدریس) و ترویج عمومی (رسانه‌ها) به کار می‌رود، در حالی که ابزار نوشتار، محوری‌ترین ابزار برای پژوهش از مرحله آماده‌سازی آن و کار اسنادی لازم برای انجام این امر تا انجام پژوهش و ارائه نتایج و سپس ارزیابی آن محسوب می‌شود.

متأسفانه در نظام آموزشی جامعه ما در حوزه علوم انسانی و اجتماعی به دلایل گوناگون در طول نزدیک به یک قرن که شاید طولانی‌ترین عمری باشد که برای این علوم در معنای آکادمیک قضیه در نظر گرفته شده، برخلاف نظام‌های باستانی اندیشه اجتماعی و سیاسی ناسیونالیسم ایرانی و اکنون اسلامی، به رشد و توسعه هیچ یک از این دو ابزار چندان توجهی نشده است. به همین دلیل نیز بسیاری از دانشجویان ما امروز در مقاطع مختلف از کارشناسی تا کارشناسی ارشد و دکترا فارغ‌التحصیل می‌شوند بدون آن‌که لزوماً در هیچ یک از این دو ابزار توانایی لازم کسب کرده باشند. به عبارت دیگر، نه می‌توانند به صورت مناسب سخن بگویند و تدریس کنند و نه می‌توانند به صورت شایسته بنویسند. این امر قبل از هر چیز گویای سرکوب و سانسور حکومتی حاکم بر جامعه ماست! به علاوه ممنوعیت زبان‌های مادری در ایران غیر از زبان فارسی، ناتوانی کنشگران علوم اجتماعی و انسانی در ایران در اشراف بر زبان و مهارت‌های

استفاده از آن است. یکی از دلایل اصلی این مسأله نیز آن بوده که استاد و دانشجو هرگز در فضایی آزادی تشویق به تدریس و نوشتن و سخن گفتن نمی‌شوند.

جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان ما تحت فشارهای اقتصادی و سیاسی و استرس دایمی بسیار کم در حوزه‌های واقعی اجتماعی به عنوان متخصصی که اظهار نظر شفاهی یا کتبی کند حضور دارند و به همین دلیل نیز جامعه آن ارزشی را که برای حوزه علوم قائل باشد ندارد. نتیجه دیگر نیز عدم توانایی آن‌ها به استفاده از زبان است. این‌که متأسفانه در این علوم همانند علوم دیگر، ایران یکی از ضعیف‌ترین نتایج را در جهان دارد و دیگران در سراسر جهان پیش می‌روند و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و تاریخ‌شناسی و ... در جامعه ایران به شدت دچار افول و سانسور و سرکوب است.

کسانی که آشنایی مختصری با زبان‌شناسی و فرهنگ دارند می‌دانند که هر زبان و حتی زبان‌هایی با گویشوران اندک، سرمایه و گنجینه‌های بزرگ انسانی محسوب می‌شوند.

در کشورهای پیشرفته علمی نظیر فرانسه، گاه زبانی را با صرف هزینه‌های سنگین تنها بر اساس چند گویشور در طول تاریخ زبان‌شناسی بازسازی و حفظ کرده‌اند. امروز تمام تلاش زبان‌شناسان این است که بتوانند امکانات لازم را بیابند تا زبان‌ها و حتی گویشوران اندک چند هزار نفری را نجات داده و بازسازی کنند، ادبیات و رسانه‌هایی به آن زبان‌ها را در جامعه انتشار دهند. اما تأسف‌بار است که در کشوری همچون جامعه ما که ده‌ها میلیون به زبان‌های ترکی، کردی، عرب و ... داریم اما همچنان شاهد اظهارات و سیاست‌های غیرانسانی، خطرناک، نژادپرستانه و ابلهانه دولتی و غیردولتی همچون گرایش‌های ناسیونالیست و نژادپرستان هستیم.

همه زبان‌شناسان بزرگ بر اهمیت حفظ و پتانسیل بالایی که همه زبان‌ها برای رشد دارند و نیاز انسانیت به جلوگیری هر چه سریع‌تر از نابودی زبان‌ها سخن می‌گویند. اما در ایران شاهد برانگیختن و تشویق پان‌فارس‌ها، پان‌ترکیست‌ها، پان‌عرب‌ها و پان‌کرده‌ها و به ایجاد ادبیات و استدلال‌هایی به همین اندازه بی‌ارزش و خطرناک هستیم. جمهوری اسلامی در جامعه ما وضعیتی به وجود آورده است که هر کس به خود اجازه می‌دهد راجع به همه چیز اظهار نظر کند و زبان و فرهنگ محلی میلیون‌ها شهروند جامعه ایرانی را به مسخره بگیرد، توهین کند و فراتر از همه ارگان‌ها و رسانه‌های رسمی دولتی نیز بدون هیچ نوع مشکلی آن‌ها را انعکاس داده و نژاد پرستی‌ها و ملی‌گرایانه‌شان را در این بیش از چهار دهه گذشته با آب و تاب، با افتخار در اینترنت و رسانه‌ها و روزنامه‌ها و صدا و سیما تکرار کنند.

در قرن بیست و یکم طرح چنین موضوع‌هایی که میلیون‌ها نفر را در قرن بیستم به کام مرگ فرستاد، متأسفانه در ایران خود حاکمیت مستقیمی مبلغ و مروج فاشیسم مذهبی و نژادپرستی و جنگ و کشتار است. امروز متأسفانه از یک‌سو ما شاهد رفتار گرایش‌های به شدت راست و ملی‌گرایانه و افراطی هستیم و از سوی دیگر حاکمیت با توان توان قدرت جامعه ایران را با رفتارهای فاشیستی و جنگ‌طلبی در معرض بحران‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داده که هر دو سو با رفتارهای غیرانسانی و نامناسب خود در حال تخریب همبستگی شهروندان جامعه ایران هستند.

در هر جامعه‌ای زبان مستقلی وجود دارد که به این زبان، زبان تخصصی علوم اجتماعی می‌گوییم، یعنی زبانی علمی که کنشگران حرفه‌ای این علم برای مبادله علمی با یکدیگر به کار می‌برند. این زبان بیش‌تر در متون کاملاً علمی و تخصصی به کار می‌رود. بدون شک چنین زبانی برای هر کشوری مورد نیاز است و همچنین برای جامعه ما!

اما در کنار این زبان تخصصی و حرفه‌ای، ما نیاز به زبان‌های دیگری نیز داریم. مثلاً زبانی که بتوان به وسیله آن با مخاطبان متخصص در سایر حوزه علوم انسانی سخن گفت و سرانجام زبانی بیش‌تر عام برای سخن گفتن علمی با همه مردم. در جوامع پیشرفته در اشکال توسعه یافته علوم اجتماعی و حتی زبان‌های علمی را برای سخن گفتن با کودکان نیز تقویت کرده و توسعه می‌بخشند. هر کدام از این زبان‌ها باید قواعد و واژگان و ساختارهای خودشان را داشته باشند. با توجه به این‌که سابقه تاریخی علوم اجتماعی نسبت به سایر علوم بسیار کوتاه‌تر است و ظهور این علم در مغرب زمین صورت گرفته است بنابراین جامعه ما نیاز دارد که نظریات و دیدگاه اندیشمندان اروپایی صرفاً از راه ترجمه امکان‌پذیر است در دسترس جامعه قرار گیرد. در حالی که امروز در جامعه ما بنا بر آمار رسمی هر ماه بیش از هزار کتاب در زمینه علوم اجتماعی منتشر می‌شود که نزدیک به نیمی از آن‌ها ترجمه است. امروز در زبان فارسی هزاران هزار ترجمه در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی وجود دارد اما اثر این امر رشد این علوم، شکل‌گیری نظریه‌پردازی عمومی، اما حضوری قابل اعتنا در عرصه بین‌المللی و مراکز علمی ندارد و حتی مترجمان و ناشران با مشکلاتی بی‌حد و حصر سروکار دارند که اغلب جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان محلی از دخالت در آن‌ها پرهیز می‌کنند یا اصولاً نمی‌توانند چنین دخالتی داشته باشند و یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلایل این امر نیز در کنار موانع موجود سیاسی و فضای آمرانه حاکمیت، نداشتن توان علمی و تمرین لازم در حوزه زبان و نظریه است.

مطالعه بر کیفیت ترجمه‌ها، چگونگی انتخاب و دلایل این انتخاب، قابلیت و صلاحیت مترجمان، نظامی و اسلوبی که در ترجمه‌ها باید چه از لحاظ فن ترجمه و آشنایی به هر دو زبان و چه از لحاظ شیوه ترجمه و غیره وجود داشته باشد و همین‌طور ارزیابی، نقد و کنترل علمی بر ترجمه‌ها، آشفته‌بازاری در ایران به وجود آورده که حوزه ترجمه همچون بسیاری از حوزه‌های دیگر به محافلی تقسیم شده که مترجم و ناشر و دستگاه سانسور دولتی و خودسانسوری به یک توافق محفلی می‌رسند بدون این‌که به مضمون و محتوای ترجمه توجهی داشته باشند.

تحولات یک قرن اخیر در حوزه صنعت و تکنولوژی جوامع مختلف بشری را با ابزارهای بسیار نوینی در حوزه روابط انسانی مواجه ساخته است در حالی که در این عرصه نیز جامعه ما بسیار عقب‌مانده است.

رابطه زبان‌های محلی و سراسری و بین‌المللی ایران در حوزه اندیشه اجتماعی بسیار فاجعه‌بار است. در حالی که اهمیت انقلاب‌های اطلاعاتی و فناوریانه‌ای را که در جهان به وجود آمده و نیازی که برای تغییر جهان از آن را تشخیص و در جهت آن اقدام کنند، اما در جامعه ما، جمهوری اسلامی همواره در جهت نابودی دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی و حتی در این دوران سخت بحران کرونایی در جهت پسرقت علم پزشکی گام برداشته و هر چه بیش‌تر راه را به سوی اشکال غیردموکراتیک، استبدادی، قبیله‌گرا و غیره فراهم کرده است. به همه این دلایل جمهوری اسلامی ایران علاوه بر کشتارها و اعدام‌ها و ترورها و دزدی‌ها در عرصه علوم انسانی و اجتماعی و زبانی لطمات زیادی به عموم فرهنگ ایران به ویژه زبان‌های مادری زده است.

بنابراین در یک کلام ایجاد شرایط کار و انجام کار در زبان اصلی و مادری و سپس ایجاد بیش‌ترین امکانات برای مبادله با زبان‌های مادری و زبان فارسی در سطح سراسری و بین‌المللی با سایر زبان‌های جهان راهکارهای اصلی است که باید از آن‌ها استفاده کنیم.

دست‌کم در قرن اخیر، حکومت‌های پهلوی و اکنون جمهوری اسلامی بر اساس سیاست‌های غیرانسانی و نژادپرستانه و فاشیستی، حتی هیچ آمار رسمی از سهم جمعیت ملیت‌ها و زبان‌ها در جامعه ما جمع‌آوری و منتشر نمی‌شود. اما بر اساس برآوردهای مختلف، جمعیت شهروندان غیرفارسی‌زبان در ایران، تا ۶۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. حاکمیت‌های ایران در طول نزدیک به یک قرن گذشته فرزندان بیش از نیمی از جمعیت کشور یعنی مردمان

غیرفارسی زبان جامعه‌مان، را مجبور کرده‌اند که از سال اول دبستان زبان فارسی بیاموزند و به زبان فارسی آموزش ببینند. فاز صفر توسعه در هر کشوری در دوران کودکی، در دبستان و پیش دبستان، شکل می‌گیرد. هر چه ما برای آینده جامعه‌مان می‌خواهیم باید بذل آن را در این سنین بکاریم تا در سنین بالا شکوفاتر گردد. حاکمیت‌ها با تحمیل آموزش زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، آنان را با یک توقف چند ساله در حساس‌ترین سال‌های عمر در فرایند اجتماعی شدن‌شان روبه‌رو می‌کنند. این که بر اساس آمارهای رسمی دولتی، ۶۷ درصد مردودی دانش‌آموزان پایه یک و دو دبستان متعلق به ۹ استان دو زبانه کشور است، موید چنین جنایتی است. کودکان ایرانی غیرفارسی‌زبان وقتی سرانجام با زبان فارسی کنار می‌آیند و آن را یاد می‌گیرند که سنین کودکی را از دست داده‌اند. سنینی که سرنوشت‌سازترین دوره برای یادگیری و تمرین ویژگی‌هایی است که بعداً برای حضور موثر و مستمر در فرایند آفرینش توسعه، مورد نیاز است.

فراموش نکنیم که زبان مادری، تنها زبان سخن گفتن نیست، زبان عاطفه، زبان احساس و زبان زندگی و بالندگی فرد است. زبان مادری زبان درونی انسان‌هاست و فرایند تفکر نخست به زبان درونی هر فرد رخ می‌دهد و سپس به زبان گفتاری او ترجمه می‌شود. مطالعات نشان داده است که در گروه‌های جمعیتی دو زبانه‌ها اگر زبان مادری را خوب یاد گرفته باشند، مغز آنان در پردازش اطلاعات هیجانی و حوزه دریافت معنایی توانایی بیش‌تری داشته و زبان‌ها بعدی را به راحتی یاد می‌گیرد.

بدین ترتیب با عدم آموزش زبان مادری و تحمیل زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری آن‌ها فارسی نیست، در همان سنین کودکی، تکامل زبان درونی و زبان تفکر آنان را دچار بحران می‌کنند و آنان با تحمل فشارهای روانی و روحی زیادی و با چند سال تأخیر سرانجام می‌توانند به زبان تحمیلی جدید، تفکر کنند و سخن بگویند. اما آنچه در این میان از دست رفته است فرصت‌های تکامل ابعاد پرورشی و وجودی آن‌هاست که توانایی‌های ارتباطی و توسعه‌آفرینانه آن‌ها را شکل می‌دهد.

نکته مهم دیگر این است که زبان یک پدیده به طور طبیعی و بدون مداخله آگاهانه بشر ساخته شده و تکامل یافته و به نظمی خود انگیزه رسیده است. ما اول استفاده و کاربرد آن‌ها را می‌آموزیم بعد آن‌ها را تحلیل و اجزاء آن‌ها را شناسایی می‌کنیم. پس نخست باید از زبان مادری استفاده کنیم و ظرفیت استفاده از آن را به حداکثر برسانیم و بعد سراغ یادگیری زبان‌های دیگر و تحلیل آن‌ها برویم. وقتی کودک از فضای زبان مادری خارج می‌شود و وارد آموزش اجباری زبان فارسی می‌شود، او هنوز در فرایند یادگیری زبان مادری به نقطه شکوفایی، یعنی نقطه حداکثری قدرت تکلم و ادراک نرسیده است، یعنی آن بخش از احساسات و عواطفی که باید به کمک زبان مادری به طور کامل تکامل یابد، کامل شکل نمی‌گیرد، بنابراین عملاً روند رشد قدرت تکلم به زبان مادری در کودک متوقف می‌گردد و به همین دلیل زبان درونی کودک که همان زبان تفکر او نیز هست به حداکثر ظرفیت خود نمی‌رسد. سپس این کودک باید برای سال‌ها با تحمل مشقت فراوان نخست زبان فارسی را بیاموزد و بعد توانایی تفکر در زبان فارسی را در خود تقویت کند. این همان جنایت بزرگی است که حاکمیت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی به کودکان مردمان ایرانی غیرفارسی زبان مرتکب شده و نسلی‌های یکی پس از دیگری را در رقابت کسب فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی با فارسی‌زبانان در موقعیت نابرابر قرار داده‌اند.

بدین ترتیب فرصت‌های عمومی حضور در فرایند توسعه در استان‌هایی که جمعیت آن‌ها غیرفارسی زبان است را تنزل داده شده است. شاید بخشی از شکاف و عدم توازن توسعه که میان استان‌های مرکزی و استان‌های مرزی کشور وجود دارد ناشی از همین مسأله باشد. در واقع حکومت‌ها، عملاً با تحمیل زبان فارسی به کودکان استان‌های دو زبانه، یک

وقفه چند ساله در فرایند شکل‌گیری شخصیت و توانایی کودکان این مناطق ایجاد کرده و همین سرآغازی بر توزیع ناعادلانه فرصت‌ها بین منابع کشور است. علاوه بر همه سرکوب‌ها و بی‌عدالتی‌های سیاسی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی دیگر، این شکل از بی‌عدالتی نیز یک سیاست مخرب و ویران‌گر است که حکومت‌ها در قرن گذشته و در قرن کنونی، بر مردمان ایرانی غیرفارسی زبان تحمیل شده است.

قتل زبان مادری با نسل‌کشی و نژادپرستی تفاوت چندانی ندارد. حاکمیتی که یک زبان را بر همه زبان‌های مادری تحمیل می‌کند یک حکومت نژادپرست است که می‌خواهد یک زبان را که آن را زبان برتر می‌داند به زور سرنیزه بر بقیه تحمیل کند. در چنین روندی چه بخواهید و نخواهید، یک نژاد و یک زبان را نسبت به سایر نژادها و زبان‌ها برتری داده‌اید و همچنین چه یک مذهب، و چه یک ایدئولوژی را، فرقی نمی‌کند همه به معنی نوعی نژادپرستی است.

زبان مادری ابزار بسط سرمایه اجتماعی است و تخریب آن یعنی تخریب سرمایه اجتماعی. زبان تحمیلی نوعی مقاومت درونی در یادگیرنده ایجاد می‌کند و او را آماده می‌کند تا در زمان مقتضی انتقام خود را از گروه تحمیل‌کننده بگیرد.

هرچه فرهنگ بالاتر و رفتارها پیچیده‌تر می‌شود فرهنگ مادری، مهم‌تر می‌شود. فرهنگ مادری یعنی تفکر و شناخت. اگر کسی نتواند به زبان مادری آموزش ببیند و به آن زبان، متن تولید کند، در پروسه شناخت، دچار بحران می‌شود. و این‌جاست که اختلال هویت پیش می‌آید. زبان مادری بخش مهمی از هویت جوهری خویشتن خویش انسان است. هنر و فرهنگ، علم نیست که تجربی و دو دو تا چهارتا باشد، فرهنگ و هنر با هیجان و احساسات زیبای انسانی سر و کار دارد. در این حوزه، زبان مادری حرف نخست را می‌زند. این‌ها باید باهم باشند تا به پویایی تفکر بینجامد. در فرهنگ و هنر، زبان مادری اولویت دارد. بسیاری از زبان‌شناسان می‌گویند: «گوته» تنها بخشی از حافظ را فهمیده است و بخش بزرگی از آن مانده زیرا آن بخش، مال این خاک و این زبان است که زبان مادری گوته نبوده است.

دکتر «حسن عشایری» عصب‌شناس مشهور ایران می‌گوید: «از نظر علم عصب‌شناسی، ثابت‌شده که آموزش زبان مادری، به آموزش زبان‌های دیگر، آسیب نمی‌رساند بلکه به تقویت آن می‌انجامد، آموزش زبان مادری، باعث غنی‌سازی زبان دوم هم می‌شود. باورهای درونی انسان با زبان مادری پردازش می‌شود، به بیان عمومی باید بگوییم که: زبان مادری بخش مهمی از هویت جوهری و خویشتن خویش انسان است.»

دکتر حسن عشایری که پژوهش‌های دانشگاهی متعددی را در حوزه دوزبانگی انجام داده، ادامه می‌دهد که: «دوزبان‌ها اگر زبان اول خود را خوب یاد بگیرند، در پردازش اطلاعات هیجانی و حوزه دریافت معنایی به بقیه ارجحیت دارند. به زبان ساده، این‌ها بسیار خلاق‌تر از بقیه هستند. زبان مادری دیرتر از هر چیزی در انسان خاموش می‌شود. این یک مسأله بنیادی در عصب‌شناسی است. زبان مادری تسهیلاتی در مفهوم‌سازی ایجاد می‌کند. ما دنیا را به وسیله زبان کشف می‌کنیم. مفهوم را در حافظه خود بازآفرینی می‌کنیم و آن را به وسیله زبان ارائه می‌کنیم. زبان اول فقط سخن گفتن نیست، هوش هیجانی و عاطفی انسان است. یک ترک‌زبان، حیدربابای شهریار را به‌گونه‌ای می‌فهمد که دیگران نمی‌توانند بفهمند.»

«لو ویگوتسکی» (۱۸۹۶ - ۱۹۳۴) روان‌شناس روسی نیز بر این اعتقاد بود که بدون عنصر «زبان مادری»، ابزار درونی و فکری، هستی نخواهند یافت و کودکی که قادر به کنترل خود نباشد، در واقع هنوز به خودآگاهی و درونی شدن آموخته‌هایش نرسیده است به اعتقاد ویگوتسکی میزان دانسته‌های فرد و آگاهی او به میزان تأثیر او از سمبل‌ها و مفاهیمی است که در زبان مادری خود آموخته است این‌جاست که نقش زبان - به عنوان ابزار معرفت و آگاهی و کلیدی می‌شود.

تأثیر دیگر زبان اول این است که باعث بازتاب و یادگیری عملکرد و سخن گفتن در مورد الگوهای اجتماعی موفق می‌شود استاد «ژوان کارلوس گودنزی» می‌گوید: زبان اساس هویت هر فرد را تشکیل می‌دهد و کودکانی که از ابتدا به جای زبان مادری یک‌زبان بیگانه را فرامی‌گیرند در آینده دچار بی‌هویتی می‌شوند.

دکتر «محرم آقازاده» استاد دانشگاه‌های تهران و علامه طباطبایی، که بیش از ۳۰ کتاب را تکلیف و ترجمه نموده است می‌گوید: «نزدیک به شش میلیون دانش‌آموز دوره ابتدایی داریم که بخش عمده این‌ها به زبان دومی تحصیل می‌کنند. در این‌ها اختلالات بسیاری به وجود می‌آید. اولین اختلال، ضعف در دیکته است. زبان دومی‌ها غالباً در دیکته مشکل جدی دارند. دومین اختلال در درس علوم است. چون علوم در متن زندگی است دانش‌آموزان مسائل علوم را با قرائت قومی خود تفسیر می‌کنند. زبان دوم این قرائت قومی را نمی‌فهمد. ما در هیچ جای دنیا این قدر به ویرایش نیاز نداریم. این به خاطر عدم آموزش زبان مادری است. اگر زبان مادری درست آموزش داده شود، تمایز زبانی صورت نمی‌گیرد و نویسنده این‌ها را قاطی نمی‌کند و می‌تواند دستور زبان را تمایز دهد. باید زبان اصلی دقیق یاد داده شود تا زبان دوم نیز دقیق آموخته شود.»

«هوارد گاردنر» صاحب نظریه هوش‌های چندگانه در توضیح هوش زبانی - کلامی معتقد است که استفاده از زبان مادری خود مبین هوش بالای فرد است و هوش زبانی - کلامی توانایی کاربرد زبان مادری و یا سایر زبان‌ها به صورت گفتاری یا نوشتاری است. این نوع هوش باعث می‌شود دانش‌آموزان اطلاعات را بهتر حفظ کنند. گوش کردن، صحبت کردن، نوشتن، قصه‌گویی، آموزش دادن، متقاعد کردن افراد و...

لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۲۵ رضا شاه بر سر کار آمد، ایران، انقلاب مشروطه را با همه فراز و نشیب‌هایش پشت سر گذاشته بود. اما رضا شاه بقایای دستاوردهای انقلاب مشروطیت را به شدت سرکوب کرد و اختناق و اقتدار فردی خود را به ویژه با حاکمیت حاکمیت انگلیس بر جامعه حاکم کرد.

پیش از ۱۹۲۵ جنگ نخست جهانی در گرفته بود. در جریان این جنگ، ایران از سوی نیروهای روسیه، عثمانی و بریتانیا اشغال شده بود. به دنبال جنگ، دو امپراتوری روسیه تزاری و عثمانی متلاشی شده بود و آثار آن مانند ناآرامی، کمبود مواد غذایی و پسرقت در تجارت منطقه‌ای و بین‌المللی شدیدتر شده بود. در ترکیه پان ترکیسم و کوشش‌های «اتحاد بین ترک‌های ترکیه، ایران و قفقاز» صورت فعال به خود گرفته بود. در شمال ارس حکومتی ناسیونالیستی و پان ترکیستی در باکو تشکیل شده بود.

اما پس از ۱۹۲۵ کلا در دنیا و ضمناً در منطقه ما یک مرحله آرامش نسبی برقرار شد. اوضاع پسا جنگی، نقشه‌های پنهانی تقسیم ایران بین بریتانیا و روسیه به نتیجه نرسید. حتی در روسیه تزاری بلشویک‌ها بر سرکار آمدند و نیروهایشان را از ایران بیرون کشیدند. حکومت ناسیونالیستی «مساوات» در باکو برچیده شد و یک جمهوری شوروی آذربایجان در آنجا تاسیس گردید. روس‌ها از عثمانی هم رفتند. یکی دو سال بعد روی خرابه‌های دولت عثمانی، یک جمهوری رو به غرب ترکیه تحت رهبری مصطفی کمال آتاترک تاسیس شد که رویاهای پان ترکیستی پروند پان اسلامیستی دهه‌های پیش از خود را به بایگانی گذاشته بود. اما بریتانیا نیز با وجود پیروزی در جنگ، ضعیف شده بود و به ثبات در ایران و ترکیه نیاز داشت. از نظر بین‌المللی و منطقه‌ای، اوضاع برای آرامش و ثبات داخلی ایران و منطقه هم ضروری و هم مناسب شده بود.

اما در این دوره کوتاه ۱۶ ساله شاهد یک ویژگی هستیم. بعضی‌ها این مرحله را آغاز تاسیس یک «دولت-ملت» ایران به معنای «مدرن» کلمه می‌شمارند. اگر چه بسیاری ها می‌گویند مردم ایران از هنگامی که خود را به عنوان «ملت»

شناختند و خود را «ما» و دولت را «آن‌ها» نامیدند، یعنی اتکای دولت‌ها نه مردم، بلکه وابسته بودن به دول خارجی بود.

پادشاهی رضا شاه که در سال ۱۳۰۴-۱۹۲۵ بر سر کار آمد، حدوداً ۱۶ سال طول کشید. او در جریان جنگ دوم جهانی، پس از اشغال ایران از سوی بریتانیا و اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ مجبور به استعفا و تبعید از ایران گردید.

در این شرایط بود که رسانه‌های رنگارنگ و تا حد زیاد سیاسی سال‌های مشروطه و حتی جنگ نخست جهانی، با اختناق شدید رضا شاه خاموش و یا محافظه‌کار شده بودند. در شعر و ادبیات، نوآوری کم فروغ‌تر شد و توجه به ادبیات کلاسیک و بالاتر از همه زبان‌فارسی قدرتمندتر از پیش گردید.

آذربایجان مانند همیشه در این دوره هم صاحب شخصیت‌های مهمی بود که از سیاست گرفته تا فرهنگ، ادبیات و زبان در زمینه‌های گوناگون و در سطح کل ایران جزو سرآمدان و نخبگان جامعه ایران بشمار می‌آمدند. آن‌ها هر کدام به نوعی، در روند اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه موثر بودند.

چهار - پنج سال پیش از بر سر کار آمدن رضا شاه، جو حاکم بر نخبگان و سرآمدان ایران، چه آذربایجانی و چه غیر آذربایجانی، همین بود و اکثر آن‌ها با وجود اختلافات دیگر سیاسی و سلیقه‌ای، در مورد رشد و بالندگی جامعه ایران کلی توافق نظر داشتند. در این‌جا کافی است به زندگی و فعالیت کسانی مانند حسین کاظم‌زاده ايرانشهر، محمد علی تربیت، محمود غنی‌زاده، احمد کسروی، دکتر تقی ارانی، اسماعیل امیرخیزی، محمد علی جمال‌زاده، ایراهیم‌پور داود و یا علی‌اکبر دهخدا اشاره کنیم. همه آن‌ها در مورد فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نگرانی‌ها و اندیشه‌های مشابهی داشتند.

با این ترتیب، به گفته دکتر تورج اتابکی، «زمینه برای شکل‌گیری یک گروه جدید از روشنفکران فراهم آمد که مبنای فکری و رویکرد آن‌ها نسبت به تحولات ایران بیش‌تر در اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی اروپای غربی ریشه داشت. این گروه بر این باور بودند که تنها یک دولت متمرکز و قوی می‌توانست ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران از عهده اصلاحات لازم در کشور برآید. به همین ترتیب آن‌ها بر این باور بودند که دولت‌سازی و مدرنیزاسیون ایران مستلزم یک دستی هر چه بیش‌تر فرهنگی و تجانس هر چه گسترده‌تر قومی است.» (اتابکی، ت. ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان، در تارنمای «چشم‌انداز»، هشتم مارس ۲۰۱۶) در این رهگذر، در حالی‌که تقی‌زاده در «کاوه» می‌نوشت و مجله «ایرانشهر» و مشخصاً خود حسین کاظم‌زاده ایرانشهر از ضرورت «ایرانی‌گردانی تمامی ایرانیان به صورت یک ملت واحد و یک‌پارچه» سخن می‌راند. (اتابکی، ت. همان‌جا)، دکتر محمود افشار در «آینده» می‌نوشت که «... منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک الطوائفی کاملاً از بین برود.» (اتابکی، ت. همان‌جا)

اشاره به این نکته‌ها از آن جهت مهم است که درک کنیم سیاست‌هایی که از ۱۹۲۵ به بعد یعنی در دوره رضاشاه در رابطه با زبان، انتشارات و یا رسانه‌ها در پیش گرفته شد، حتی از پیش از رضا شاه همچون برنامه‌ای مطرح شده و مورد توافق کلی اکثریت نخبگان «ناسیونالیست» جامعه و همه مناطق ایران بود. برخی از این‌ها در خارج کشور و پس از بازگشت به ایران مستقیماً تحت تأثیر فاشیسم آلمانی بودند.

آن‌ها با حمایت قدرت دولتی زبان فارسی و ادبیات کلاسیک مانند زمینه اشتراک و وحدت و آمیزش ملی و تقویت «ایرانی‌گری معاصر» تلقی تبلیغ و ترویج می‌کردند و از این جهت از انتشارات و موسسه‌ها گرفته تا مدارس متوسطه و عالی، همه چیز در راه تحکیم و فراگیر شوی زبان فارسی به کار گرفته می‌شد.

در زمینه نثر می‌توان گفت که در دوره رضا شاه آذربایجانیان تقریباً به طور مطلق به فارسی نوشته‌اند، و بسیار زیاد هم نوشته‌اند. در این دوره کوتاه آثار زیادی در حوزه‌های تاریخ، ادبیات، زبان‌شناسی، علوم و فلسفه بدست آذربایجانیان

نوشته شده است. آثار دانشمندان و نویسندگانی مانند حسن تقی‌زاده، احمد کسروی، محمدعلی تربیت، اسماعیل امیرخیزی، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، صادق رضازاده شفق و دیگران شایان دقت هستند.

احمد کسروی به عنوان تاریخ‌نویس و زبان‌شناس جای ویژه‌ای در این میان دارد، برخی تند گویی‌های کسروی و نوشته‌های بعدی او از جمله در باره ممنوعیت زبان‌های مادری، موجب اعتراض‌هایی شد. اما بیشک کسروی از افراد انگشت شماری بود که تاریخ مشروطه را به صورتی دقیق و مفصل شرح داده است. شاید مهم‌تر از حتی تاریخ‌نویسی کسروی، جنبه زبان‌شناسی اوست که برای اولین بار بعد از سفرهای طولانی در داخل ایران و بررسی‌های میدانی و مطالعات تاریخی کشف کرده است.

در زمینه ادبیات در سطح ایران نشانه‌های نثر ادبی به معنی داستان‌های کوتاه نخست جمال‌زاده و بعد صادق هدایت را مشاهده می‌کنیم.

امکانات چاپ و پخش کتاب‌های ترکی آذری در دوره رضاشاه در مقایسه با دوره پیش از رضا شاه یعنی زمان انقلاب مشروطه و دوره بعد از او یعنی زمان پهلوی دوم محدودتر شد. در حالی که خانواده و رضا شاه ریشه ترکی داشتند اما ساکن مازندران بودند.

در نتیجه آموزش زبان‌ها مادری در آموزش و پرورش ایران کیدا ممنوع شد. با این ترتیب، وقتی مأموران نظمیه و امنیه از چاپ و نشر کتاب و جزوه‌ای به ترکی آذری خبر می‌گرفتند، بی‌آن‌که حتی از مضمون آن با خبر شوند، بنا را بر شک و تردید می‌گذاشتند و موضوع را پیگیری می‌نمودند و مانع چاپ و پخش می‌شدند. به همین دلیل مردم هم از چاپ و نشر و خرید و مطالعه این آثار پرهیز می‌کردند. در نقاط دیگر ایران نیز وضع کمابیش به همین منوال بود.

اما به زودی آموزش و پرورش موظف می‌شود که از اردبیل تا زاهدان و از تهران تا شیراز و اهواز همه کودکان کلاس اول و دوم تا بالا، آموزش به زبان فارسی ببینند و به این ترتیب آموزش به زبان مادری ممنوع می‌شود.

اما در همین جا هم جای یادآوری است که تاکید اصلی در این مورد بر کاربرد کتبی زبان در مدارس و موسسات دیگر بوده و نه لزوماً کاربرد شفاهی و محاوره‌ای. مثلاً در مدارس، آموزگاران هنگام درس موظف بودند به فارسی صحبت کرده و درس را توضیح داده، سؤال کرده و جواب به زبان فارسی بگیرند. کتاب‌ها به فارسی بودند و هستند.

برای مثال در همان دوره آتاترک تاکید می‌شد که اصطلاح «تئوری آفتاب زبان» بود که مدعی بود ترکی کهن‌ترین زبان «اصلی» و اولیه بشریت است و ریشه بسیاری از کلمات زبان‌های دنیا ترکی است.

در ایران جریانی تبلیغاتی و مبالغه‌آمیز در رابطه با تاریخ و فرهنگ ایران «برتری قوم آریائی» و در تاریخ‌نگاری «پست و کم ارزش» نشان دادن ملل دیگر مانند اعراب و ترکان و زبان و فرهنگ آن‌ها مشخصات بارز این تمایلات افراطی نژادپرستی رد هر دو کشور همسایه بوده‌اند.

دست‌کم دوره نخستین جمهوری ترکیه و یا پادشاهی رضاشاه را می‌توان به عنوان «نظامی نژادپرستانه» محسوب کرد. بسیاری از پژوهش‌گران (اتابکی، ت. همان‌جا) سیاست‌هایی از قبیل «تیز تاریخ ترکی» و یا غلو در نقش ایران باستان و «فرهنگ و مدنیت آریائی» را با کوشش‌های نوعی «ناسیونالیسم تدافعی» می‌دانند.

حالا اصولاً باید در قرن بیست و یکم زمان این‌گونه ممنوعیت‌ها به سر رسیده باشد اما متأسفانه هنوز هم این سیاست فاشیستی در ایران، روزانه جان می‌گیرد و جنایت پشت جنایت می‌آفریند.

در خاتمه می‌توانیم تاکید کنیم که امروز جامعه ما دغدغه زیادی نیز برای ایجاد زبان مشترک و به رسمیت شناختن آن وجود ندارد. چرا که بیش از یک قرن است زبان سراسری جامعه ایران، زبان فارسی است و فکر نکنم هیچ انسان آزاداندیش و منطقی در این مورد گیر و گرفته داشته باشد هر چند که این زبان نیز به ویژه در حاکمیت جمهوری

اسلامی آسیب‌های زیادی دیده و نیاز به بازسازی جدی دارد. به عبارت دیگر ما نباید زبان فارسی را در مقابل زبان‌های دیگر مادری در سراسر ایران بگذاریم بلکه هر نیرو و شهروندان آزادی‌خواه و برابری‌طلب وظیفه آگاهانه دارند که خواهان آزادی زبان‌های مادری در سراسر ایران و بازسازی زبان فارسی به عنوان زبان مشترک همه شهروندان جامعه ایران بدون توجه به ملیت است. بنابراین بهتر و منطقی‌تر آن است که رابطه زبان‌ها به رابطه‌ای منطقی و دو جانبه تبدیل شود که اساس آن آزادی زبان‌های محلی و مادری و تقویت زبان فارسی و بالا بردن اهمیت آن در سطح سراسری باشد که صرفاً بر اساس نیازهای استراتژیک انسانی و اهمیت پویایی زبان‌ها و فرهنگ‌هاست!

فراموش نکنیم که ممنوعیت زبان مادری به لحاظ علمی آسیبی جبران‌ناپذیر به روند رشد شناختی و هوشی، عاطفی و کلامی کودک وارد می‌کند.

از سوی دیگر به نظر من جامعه ما نیاز به نسل جدیدی از ناشران، مولفان و مترجمان دارد و باید همه آنان حرفه‌ای باشند. نشر یک شغل حرفه‌ای و علمی است و ناشر باید هم خودش اهل علم باشد و هم در تدوین کارهایش به صورت گسترده از متخصصان علمی بهره گیرد. امید ما آن است که در آینده‌ای نزدیک دیگر استبداد و سانسور و سرکوب از جامعه ما رخت بر بندد تا روشنفکران و نویسندگان و مترجمان و ناشران و همچنین جنبش‌های اجتماعی از آن‌چنان آزادی بیان و قلم و اندیشه و فعالیت برخوردار باشند که جامعه ما را از این جنگل وحشی و هرج و مرج و ناامن خارج شود و امکان پویایی و بالندگی به طور یکسان و مساوی برای زبان‌های مادری و زبان سراسری و گفتار و نوشتار علمی را ایجاد کند. چرا که همه این‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی نیاز به فضای باز دموکراتیکی دارد که همه شهروندان جدا از ملیت و جنسیت و زبان و سیاسی و باورهایشان بتوانند در کنار هم در فضایی دوستانه و رفیقانه و آزاد و برابری زندگی کنند و خلاقیت‌های خود را بدوت هیچ‌گونه مانعی در مقابل جامعه قرار دهند.

دوشنبه چهارم اسفند [حوت] ۱۳۹۹ - بیست و دوم فبروری ۲۰۲۱